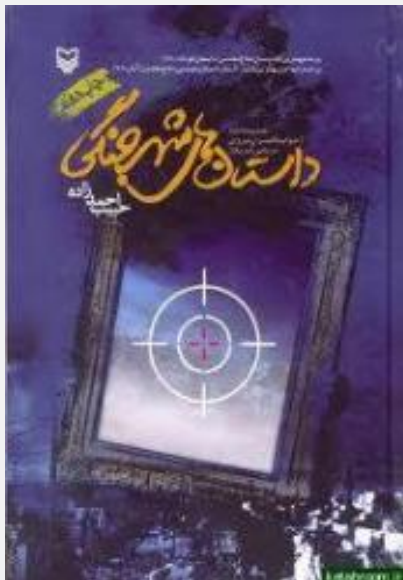


داستان های شهر جنگی (مجموعه داستان)

کتاب حاضر مجموعه ای از هشت داستان کوتاه از دفاع مقدس به همراه ضمیمه ای از نامه های حبیب احمد زاده به "راجرز" فرمانده ناو آمریکایی و پاسخ ...



نوشته : حبیب احمد زاده

انتشارات: سورهی مهر

چاپ شانزدهم: 1389

کتاب حاضر مجموعه ای از هشت داستان کوتاه از دفاع مقدس به همراه ضمیمه ای از نامه های حبیب احمد زاده به "راجرز" فرمانده ناو آمریکایی و پاسخ نظامیان آمریکایی به اوست. داستان های کوتاه حبیب احمدزاده در کتاب "داستان های شهر جنگی" که برنده ی بهترین کتاب داستان کوتاه "دفاع مقدس" در سال 1378 و جزء برترین های بیست سال داستان نویسی دفاع مقدس در سال 1379 شده است هم اکنون به چاپ شانزدهم رسیده است.

پر عقاب اولین داستان این مجموعه است که روایت آن زمزمه های یک دیده بان ایرانی است؛ با وجودی سراسر انتقام و خون خواهی. انتقامی که حاصل حمله ی متجاوز به شهرش و کشته شدن اطرافیانش است. در قسمتی از آن می خوانیم:

"می دانی اکنون چند نفر در پای قبضه خودی منتظر شنیدن تماس بی سیم من هستند؟ پنج نفر... پنج قبضه چی... می خواهی آنان را بشناسی؟ این حق توست، یکی از آنان مهدی است که قبل از جنگ پدرش را از دست داده. مادرش رختشویی بیمارستان بود... تا اینکه یکی از آن هزار گلوله بر رختشویی خانه بیمارستان فرود آمد، می خواهی بدانی چند روز دیگر طول کشید تا آن همه ملحفه ی خونین دوباره سفید شدند؟..."

داستان بعدی او در این مجموعه به نام "هواپیما" روایت آرزوهای یک کودک و رویاهایش برای بدست آوردن یک هواپیمای اسباب بازی است. او آرزو می کند که ای کاش یک ساعت تمام اهل شهر خشکشان می زد تا او می توانست اسباب بازی مورد علاقه اش را بدون آنکه کسی بفهمد از ویتترین اسباب بازی فروشی بردارد. کودک بزرگ می شود. سال ها بعد روزی از شهری می گذرد که تمام اهالیش بر اثر بمباران شیمیایی در جا خشک شده اند در صحنه ای از این داستان آمده است: "و من راهم را کشیدم و رفتم... راستی امشب چرا آنقدر ساکتن... ساعت چنده، این بچه ها هم که پیداشون نمی شه، خلاصه تا یه مدتی فرهان و ندیدم... تا همین مأموریت حلبچه که یک چیز عجیبی منو دوباره یاد فرهان و اسباب بازی فروشی انداخت... از کوه که آمدم پایین هواپیماهای عراقی اومدن حلبچه رو بمبارون کردن، من یکی که اصلاً نفهمیدم چی شد یه دود سفید رنگی کل شهر گرفت و بعد دیدم همه داد می زنند، ماسک بزنید، ماسک، شیمیایی..."

درچتری برای کارگردان داستان دیگری که در ادامه این مجموعه آورده شده است یک بسیجی کارآموز دیده بانی که عاشق فیلم برداری و فیلم ساختن است؛ سر خود، لودرها و بولدزرها و غلطک های جهاد را به کار می گیرد تا در پشت خط اول خودی و زیر آتش مستقیم شدید و تیر مستقیم دشمن تهی بزرگی به ارتفاع پانزده متر درست کنند و ...: "جمشید، جمشید، جمشید! همان شب آخر قبل از رفتن که خبرمان کردند. من و امیر با همان موتور سیکلت آمدم و تو را دیدیم که از خط آتش جزیره مینو برگشته ای، هیچ اثری از ترکش بر بدنت نبود و فقط کاسه ی پشت سر و مغزت را در جزیره جا گذاشته بودند و می گفتند آن توده ی خاکستری رنگ با تمام رؤیایا و آرزوهای کارگردان شدن، فیلمنامه ها، سوژه ها قطع و وصل های آیزنشتاینی و هرم آوانگاردت، پخش شده روی نخل های

بی سر و دیگر قابل جمع کردن نیست...

سی و نه و یک اسیر داستان دیگر احمد زاده، داستان جوانک کم تجربه‌ای است که سی و نه اسیر را برای تحویل به پشت جبهه به او می‌سپزند: "نگاهی به داخل اتوبوس کردم، سکوت کامل، هیچ کس تکان نمی‌خورد، لحظه‌ای احساس قدرت بی نظیری کردم، انگار که همه چیز و همه کس منتظر تصمیم‌گیری من بودند و تصمیم من همین بود: باید غرورش را از او می‌گرفتم، اسلحه را روی شقیقه‌ی کی‌ماندو گذاشتم لحظه‌ای صدای نفس نفسش قطع شد، نوک تیز شعله‌ی پوش روی پوستش جا خوش کرد، اسلحه را چرخاندم و از شقیقه فاصله گرفتم و ماشه را چکاندم..."

همچنین در بخشی از فرار مرد جنگی که عنوان داستان دیگر این نویسنده و یک داستان عاشقانه جنگی است می‌خوانیم: "پاکت را باز کردم یک کارت دعوت آبی رنگ، به شکل پروانه خودش را داد بیرون، پاکت از نوع همان نامه‌های جبهه بود، خاکی رنگ که روی همه‌شان چاپی نوشته می‌شد "اهدایی به رزمندگان اسلام" لبه کارت را که باز کردم بدنم به مور مور خاصی افتاد، هم انتظارش را داشتم و هم نداشتم اسم کوچک هردوشان نوشته شده بود "مصطفی... و ... ناهید"

نیز در بخشی از داستان "نامه‌ای به خانواده سعد" که داستان، چگونگی نگارش نامه یک رزمنده ایرانی برای خانواده‌ی یک کشته عراقی است آمده است: "بله من با جسد پسران رو به رو شدم که به حالت دو زانو، بر زمین نشانده شده بود و گردن و هر دو مچ دستش را از پشت با سیم‌های تلفن صحرائی، به تابلوی تقاطع جاده بسته بودند و خون، به صورت جویباری کوچک، از زیر پاهایش جاری شده بود..."

"اگر دریا قلی نبود" داستان شرح حماسه‌ی "دریاقلی" برای خبردار کردن نیروهای خودی از ورود دشمن است که مسافت زیادی را یک نفس رکاب می‌زند تا خود را به موقع برساند. قسمتی از آن را مرور می‌کنیم: "با همه ترکشها و گلوله‌ها آشنا می‌شوی اما آنطور که تقدیر رقم زده ترکشی برای قطع پایت می‌آید و کار خودش را می‌کند و مدتی بعد هم زوزه آن گلوله توپ روی ورقه زندگی پر رنج و محنت زمینی ات خط می‌کشد تا هزار کیلومتر دورتر از موج‌های آهنگین بهمن شیر، نخل‌های بی‌سر ذوالفقاری و مردم مهربان شهرت، غریبانه و گمنام در قطعه 34 ردیف 92 بهشت زهرای تهران برای همیشه خستگی رکاب زدنت در آن شب سرنوشت ساز را از تن به در کنی، در زیر سنگ شکسته سیاهی، تنها و فقیرانه، با نامی بزرگ "شهید دریا قلی سورانی"..."

در ادامه نیز شش داستان اولیه این کتاب توسط، منوچهر آتشی، محمد رضا اصلانی، پرویز کیمیایی، نقد و بررسی شده است و در انتها به متن نامه احمدزاده و جویبیه‌های افسران نیروی دریایی آمریکا اشاره شده است. مرحوم منوچهر آتشی در بخشی از نقد خود بر این کتاب می‌نویسد: ادبیات جنگی ما موکول و محدود به هشت سال جنگ تحمیلی (و دفاع حقیقتاً مقدس) است... نکته اساسی که در مجموعه داستان‌های شهر جنگی توجه مرا جلب کرد غیر از تکنیک نویسندگی، برخورد هوشمندانه و گریزان از تنگ نظری است.

نیز محمدرضا اصلانی در قسمتی از بررسی‌های خود بر این کتاب می‌نویسد:

احمدزاده با نگاهی متفاوت در هر داستان نشان می‌دهد سوژه‌های جنگ تا چه حدی انعطاف پذیر است و چگونه می‌توان جنبه‌های گوناگون زندگی بشری را در آنها به تصویر کشید.

حبیب احمدزاده مهر ماه سال 1343 در آبادان متولد شد وی فارق التحصیل کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی است. احمد زاده از جمله فعالان در عرصه ادبیات پایداری و مقاومت است او در این حوزه موفق به کسب جوایزی نیز شده است.

گفتنی است وی در نگارش فیلمنامه‌ی آژانس شیشه‌ای، چتری برای کارگردان، دکل و... همکاری داشته است.

همچنین داستان‌های این کتاب تا کنون مبنای ایده و الهام برای ساخت چند فیلم سینمایی و تلویزیونی قرار گرفته است. که فیلم‌های اتوبوس شب و چتری برای دو نفر و ... از آن جمله‌اند. همچنین انتشار نسخه انگلیسی کتاب "داستان‌های شهر جنگ" (City under siege) نوشته حبیب احمدزاده به تازگی با ترجمه پال اسپراکمن، توسط انتشارات مزدا در آمریکا منتشر شده، علاوه بر ترجمه کتاب "داستان‌های جنگی" توسط کریستف بالایی به زبان فرانسه، قرار است محمد الامین به زودی ترجمه عربی این اثر را آغاز کند.